تحلیلی روان‌کاوانه و جامعه‌شناسانه بر واکنش‌های غریب صورت‌گرفته نسبت به سخنرانی «لیلی گلستان» در «تدکس»

خواستن‌هایی که با فعلِ توانستن صَرف می‌شوند

شرق: چقدر باید از ته دل چیزی را بخواهیم تا در راه به‌دست‌آوردن آن واقعا تلاش کنیم؟ چگونه می‌توان زمانی که شرایط ایده‌آل نیست، به خواسته‌هایمان برسیم؟ پاسخ‌های مختلفی می‌توان به این پرسش‌ها داد؛ اما پاسخ «لیلی گلستان»، مترجم و گالری‌دار، به این پرسش‌ها بسیار متفاوت است. او می‌گوید: «...رنج با ما عجین شده است، ولی ما باید صبوری کنیم. ما نباید از زندگی طلبکار باشیم. ما به زندگی بدهکاریم و باید از آن نگهداری کنیم و به آن بیفزاییم...». خانم «گلستان» این سخنان را بر سکوی «تدکس تهران» و در سخنرانی‌ای با عنوان «خواستم، شد» بیان کرد. او در این سخنرانی، بی‌پرده راجع به زندگی شخصی‌اش گفت. او در جایی دیگر می‌گوید: «تمام کودکی و نوجوانی‌ام را با بغض صبحگاهی از خواب بیدار شدم. بعدها وقتی بزرگ‌تر شدم، فهمیدم اینها به خاطر پدر بداخلاق، سلطه‌جو، تحقیرکننده و زورگو بود». سخنان خانم «گلستان» با واکنش‌های مختلفی مواجه شد. عده‌ای با او همذات‌پنداری کردند، عده‌ای او را تشویق و برخی هم از او انتقاد کردند. این واکنش‌ها دستمایه شکل‌گیری میزگردی با رویکرد جامعه‌شناختی و روان‌شناسانه واکنش غریب صورت‌گرفته به این سخنان بود. در این میزگرد خانم «لیلی گلستان»، دکتر «عبدالرحمن نجل‌رحیم» عصب‌شناس و عصب‌پژوه، دکتر «محمدامین قانعی‌راد»، جامعه‌شناس و دکتر «گوهر همایون‌پور»، روان‌کاو، حضور داشتند. آنچه در ادامه می‌آید، خلاصه‌ای است از این میزگرد دوساعته که در منزل خانم «گلستان» برگزار شد.

گلستان: صحبت ما بیشتر بهانه‌ای برای آسیب‌شناسی جامعه است. «تدکس» جایی است که کسانی که برای سخنرانی گزینش می‌شوند، می‌آیند صحبت می‌کنند و برنامه آنها سی‌دی می‌شود و با زیرنویس، به دست دانشجویان اغلب دانشگاه‌های دنیا و علاقه‌مندان می‌رسد. این تجربه آدم‌هاست که دائم در حال نقل‌وانتقال است. تدکس تهران ...

... نسخه نمی‌پیچد.

نجل‌رحیم: فکر نمی‌کنم خانمی که با ماشین لکسوس آمده بود، یک ناراضی بالفطره بود. به نظر من او یک افسرده بود. می‌شود در میان پول و ثروت غلت زد، ولی افسرده بود. به این علت است که من فکر می‌کنم قبل از هر نوع تحلیلی ما باید کارکرد مغز خودمان را به درستی بشناسیم و تا ندانیم افسردگی چیست و از لحاظ شیمیایی چه بلایی سر مغزمان می‌آورد، نمی‌توانیم به قضاوت رفتار افراد دیگر بپردازیم. هر افسرده‌ای تلاش می‌کند راهی برای علاج پیدا کند و در عین حال می‌تواند چنان آشفته باشد که نداند کجا باید برای درمان آن برود.

گلستان: بله، آخر من مشاور خانواده یا مددکار که نبودم. در واقع به خودم اجازه این کار را ندادم. البته یک عده هم بودند که با گل و شیرینی و شکلات می‌آمدند و می‌گفتند خیلی ممنون به ما امید و انرژی دادید، ما دوباره سراغ علاقه‌مندی‌هایی رفته‌ایم که دیگر انجام نمی‌دادیم. تعداد اینها خیلی زیاد بود و بیشتر هم زنان جوان بودند. یک سری هم مخالف در فضای مجازی بودند که مخالفتشان چند عیب داشت: اولا که همه‌شان مادی فکر می‌کردند. می‌گفتند پدرش «ابراهیم گلستان» بوده و پولدار بوده و الان بیخودی دارد غر و زر می‌زند. یا پدرش خانه‌ای در دروس به او داده و بعد نشسته گریه کرده؟ متأسفانه همه مخالفان خیلی مادی فکر کردند. همه گفتند خانه دروس. خانه دروس چشم همه را گرفته بود! یک عده هم پیش‌داوری زودهنگام کردند. من در این فیلم گفتم یک بابای سلطه‌جوی زورگو داشتم، اما عیب دیگری روی او نگذاشتم. حتی گفتم محیطی ایجاد کرده بود که اهل فرهنگ و هنر در آن رفت‌وآمد داشتند که من در آن محیط رشد کردم و کلی تاثیر مثبت روی من گذاشت و کلی چیز یاد گرفتم. هیچ‌کدام از اینها را ندیدند. فقط گفتند به پدرش بد و بیراه گفته. من سال‌هاست که از پدرم دورم، اما دوستی می‌گفت از سخنرانی‌ات تعریف کرده. یعنی به او برنخورده، اما به مردم برخورده! همه مخالفان ...

اصلی انتخاب ترامپ زنان بوده‌اند. «ترامپ»ی که نظرات تحقیرآمیز و مردسالارانه‌اش درباره زنان را به هیچ‌وجه پنهان نکرده بود. آیا این انتخاب، درباره «ترامپ» است یا رأی‌ندادن به خانم «کلینتون»؟ چون موضع زنی مانند «کلینتون»، یعنی زنی قدرتمند و مقتدر برایمان روشن نیست، چراکه با کلیشه‌های مرسوم از زنانگی تطابق ندارد. مردی که با کلیشه‌های مردانگی تطابق نداشته باشد هم ما را کاملا گیج می‌کند. روبه‌روشدن با هرگونه «جنسیت سیال» تعادل روانی ما را بر هم می‌زند. برگردیم به غبطه؛ حتی در موارد بالینی، یکی از جاهایی که بسیار احساس ناکامی به آدم دست می‌دهد در کارکردن با غبطه است. می‌گوییم از غبطه باید به سمت قدردانی برویم. نقشه راهمان هم قرار است «یکپارچگی» باشد؛ یعنی اگر قرار است از غبطه به قدردانی برسیم، باید اول با قسمت‌های مختلف خودمان روبه‌رو شویم و یکپارچگی در خودمان را تجربه کنیم که در نتیجه سخاوتی داشته باشیم، چراکه قدردانی سخاوت می‌خواهد. چیزهایی که درباره شما گفته‌اند من را به‌عنوان خواننده عصبانی می‌کرد، نه بابت احساسات شخصی، بلکه به‌دلیل یادآوری پدیده مخرب غبطه که در ۱۰ سال کار بالینی متوجه اهمیت آن در ساختار روانی شده‌ام؛ ساختار روانی بشر به‌طورکلی و اجازه بدهید بگویم در ساختار روانی ما به‌طور خاص... در فرهنگ ما نمونه‌های فراوان تاریخی- اجتماعی این پدیده دیده می‌شوند. ما ناخودآگاه غبطه می‌خوریم، در روبه‌روشدن با پدیده‌های ناآشنا تعادل روانی خود را از دست می‌دهیم و امکان هر نوع قدردانی و سخاوتمندی از ما گرفته می‌شود. در روبه‌رویی با رانه مخرب و ویرانگر غبطه امکان سخاوت و فروتنی نسبت به آن دیگری مورد نظر را از دست می‌دهیم و فراموش می‌کنیم او مجموعه‌ای است از بخش‌های مختلف که برخی از آنها می‌تواند مورد تأیید ما باشد یا نباشد؛ برای مثال خانم «لیلی گلستان» باید دقیقا آن مطالبی را بگوید که ما می‌خواهیم و درست آن گونه‌ای بگوید که ما می‌خواهیم وگرنه مورد خشونت قرار می‌گیرد.

...

دوست و دشمن و تبعیض‌های خونی و قبیله‌ای نوع جدیدی است، در مقابل هر ادعای موفقیت و توانستن از روی اراده‌ای، با واکنش پرسوءظن و هیجانات افراطی منفی روبه‌رو می‌شود. این در شرایطی است که ما لشکری از فارغ‌التحصیلان بی‌کار در دانشگاه‌ها را داریم.

...

آخر بسیار غیرمراقبت‌کننده و خطرناک است.

قانعی‌راد: من خیلی منتقد این نوع روان‌کاوی هستم.

همایون‌پور: این نوع روان‌کاوی باعث می‌شود ما بیمارهای خودشیفته‌تر از قبل را به جامعه تحویل دهیم.

...

نجل‌رحیم: اما انتقادشان، تکیه درام و اوج عاطفی قصه‌شان روی دوش مردهای زندگی‌شان است.

گلستان: چون انتقادپذیر بودند.

نجل‌رحیم: پس وقتی انتقاد می‌شوند، برجسته می‌شوند. خانم «گلستان» به عنوان راوی اصلی قصه، آنها را از نظر دراماتیک، بزرگ کرد.

...